

ز اوضاع زمانه با خبر شد  
بیانات معلم را شنیدی  
یاموزند صدها حکمت و بند  
چگونه کرد این کاشانه آباد  
بگرد آورده است این شایگان گنج

❁

نمی‌جستند غیر از خیر فرزندان  
نهالی بهر ماهر جا نشانند  
حیات نسل خود را پایه می‌هست  
پدر میکشت و فرزندش همی چید  
گلی زیبا فراز شاخساری  
که چون خون سیاوش پای بر جاست  
یک جا جمع و نامش گشت ایران

❁

تو گوئی روح ایرج شد مسخر  
ز آب دیدگان رخساره تر داشت  
باهنگی پر از شوق و شغف گفت:  
بعالم چیزی از آن خوبتر نیست  
طهران — سید علی شایگان

ولی فردا که فکرت بازتر شد  
مکتب رفتی و استاد دیدی  
ترا آموزگاران خردمند  
بگویندت مرارت‌های اجداد  
چگونه اجر و مزد قرنهای پنج

❁

نیاسکان هشیوار هنرمند  
مخون دل بسی دانه فشاندند  
چو دهگان هنرور دانه میکشت  
سعادت را در آینده همی دید  
اگر بینی کنار جویباری  
نشالی از دل خونین آنهاست  
چنین شد خونبهای آن دلبران

❁

سخنها چون باینجا گشت منجر  
سراز بازوی من یکباره برداشت  
رخش چون غنچه نورسته بشکفت  
«مراهیج از وطن محبوبتر نیست

## تدقیقات ادبی

### سروش اصفهانی

بقلم آقای عبدالحسین خان میکده

مقدمه آقای سعید نفیسی:

«چندی قبل آقای عبدالحسین خان میکده که از بین ادبای جوان ایران بواسطه خاطر تابناک و طینت روشن و قریحه ادبی تند امتیاز مخصوصی دارند و بهین جهت من

منتهای ارادت قلبی را نسبت بایشان دارم مقاله ذیل را که بعنوان خطابه در یکی از محافل ادبی طهران خوانده بودند برای من قرائت کردند و من بواسطه لطافت عبارات و بلندی تحقیقات و اهمیت موضوع لازم دیدم که این مقاله استادانه در یکی از بهترین مجلات ایرانی انتشار یابد که هموطنان ما شعرای زبر دست خود را بیشتر بشناسند و به عظمت ادبیات فارسی بیشتر واقف گردند زیرا که من همیشه درین عقیده بودم که در دوره سلطنت قاجاریه در ایران فقط سه نفر شاعر بزرگ که آثار ایشان قابل تتبع و دقت ادبا باشد آمده اند: اولی محمود خان ملک‌الشعرای ناصرالدین شاه است. دومی فتح‌الله خان شیانی که هر دو مستغنی از تقریظ و تحسین میباشند. سومی میرزا محمد علی خان سروش اصفهانی که هیچکس تا بحال تغزلهای شیرین و بدیع استاد فرخی سیستانی را مثل او نسروده است و جای آن دارد که او را از شعرای بزرگ ایران بشماریم. ولی بدینانه تا حال در جزئیات احوال و آثار او بحث نکرده‌اند و این اولین و جامعترین اثر ادبی راجع باین شاعر بزرگ است و واضح است که بهترین وسیله نشر آن صحایف مجله ایران‌شهر است که ز حیث متانت سبک و اهمیت منتشرات و مقام مهمی که در جامعه ادبی ایران دارد من آنرا بسایر مجلات ادبی ترجیح میدهم و لهذا از نویسنده محترم این مقاله تمنا کردم که اجازه دهد تا آنرا برای مجله شما بفرستم.

سعید نفیسی

بلبل از فیض گل آموخت سخن و ر نه نبود  
این همه قبول و غزل تمبیه در منقارش  
(حافظ)

این در اثر محیط معارف نواز و جامعه ادبیت دوست است که ارباب ذوق قادر بمعرفی روح و صاحبان قریحه میتوانند به آزمودن طبع خود موفق گردند. نسیم فرح‌انگیز بهار باعث شکفتن غنچه‌های گل و نفس سرد مهرگان است که صحن باغ را نشیمن گاه زاغ و زغن میکند. شاید اگر سلطان محمود غزنوی نبود و جانب ارباب ذوق را نگاه نمیداشت از سعادت خواندن اشعار حکیم بزرگوار «فردوسی» محروم میماندیم باید جامعه علم دوست باشد. تا بوجود علماء مفتخر شود، باید محیط صنعت دوست و معارفخواه باشد تا صنعتگر و شاعر و حجاز در آن زندگی کنند. از يك فضای خفه و محیط سردی که هیچ چیز را تشویق نمیکند و نمی‌پروراند چه توقعی می‌توان داشت؟

باید بطور وضوح گفت در اثر معارف پروری سلطان محمود بود که ادبیات ایران بسرحد تعالی و ترقی خود رسید بطوری که تا اسمی از ایران و زبان ایرانی باقی است هم فردوسی با کمال عظمت و افتخار جاودان خواهد ماند و هر وقت که در مملکت ما فارسی تکلم میشود ایرانی به آن احیاکننده زبان ما

تعظیم خواهد نمود.

بدبختانه آن عالم منور ادبیت و شعر که شاید دیگر با آن شکوه و حشمت تجدید نشود چندان دوام نیافت. چیزی نگذشت که دوره غزنویان سپری شد و شمشیر خونین طوایف مغول در برابر دیدگان فکور شعرا مجسم شد و دست بی باک طوایف وحشی و خونخوار حکم اعدام و اضمحلال ادبیت ایران را صادر و افراد لطیف طبع و هنرمند ما را به نیستی روانه نمود.

خشونت فکر نیمور تا زمان صفویه نیز باقی بوده و برای ایرانی مجال تفکر و تخیل نگذاشت و در آمدت نیز شاعری فحل و نامدار برای ما نماند. معینا نباید تصور کرد در زمان سلطنت سلسله با عظمت صفویه چراغ ادبیت ایران مرده و خاموش بوده است. در آنموقع نیز شعراء معدودی بوده‌اند که در ایران یا دور از دربار ایران روزگاری را در پرورش افکار بدیع خود میگذرانده‌اند. صائب تبریزی را که نویسنده از بزرگترین شعراء بدین می‌شناسد در همان عصر زیسته یا غزالی نیز در همان اوقات ناله‌های جگر خراش خود را بیادگار باقی گذاشته است. برخی از شاهزادگان حتی القاص میرزا که خود باعث فتنه‌ها شد صاحب قریحه ادبی بوده و طرفدار شعر و معرفت بوده‌اند. با وجود در آنموقع ادبیت دچار ضعف و ناتوانی بوده اسلوب محکم شعراء ایران از بین رفته لغات ترکی جغتائی بحکم غالب و مغلوب در زبان ما وارد و سبک شعراء بزرگ ترکستانی تغییر یافت و بعضی از شعراء که به هندوستان رفته و مهاجرت نموده بودند در اثر اقلیم، طرز تفکر و بیانشان تبدیل پذیرفته و به سبک هندوستانی افکار لطیف خود را به زبان شعر بیان نموده‌اند.

باری عالم ادبیت ایران بعد از قرن سلطان محمود غزنوی

روقتی نداشت و عالم شعر آن سبک آهین و جاودان شهید بلخی و فردوسی طوسی را وداع کرده بود فقط در زمان دومین پادشاه سلسله قاجاریه فتحعلی شاه ثانیاً ادبیات ایران شروع به تحصیل رونق سابق نمود. شعراء مجید و صاحبان طبع شعر ایران را زنده کردند یعنی سبک استوار و طبع متین فردوسی یا قصیده سرایان معروف از قبیل رودکی، منوچهری، عنصری، فرخی و غضائری را سر مشق خود قرار دادند. این قسمت از شعراء، دربار فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه را با فروغ خود گرم و با پرتو خود منور کرده بودند. چنانچه فوقاً اشاره شد شعراء این قرن کاملاً اساتید سخن را سر مشق قرار داده و میتوان گفت شاگردان حقیقی و با وفای شعراء دوره غزنوی بودند بطوریکه شعر سست و بی بنیاد زمان را ترك گفته و سبک شعراء سلف را تعقیب نمودند مثلاً فتحعلیخان صبا بزرگترین شاگرد فردوسی یا محمود خان ملك الشعراء و شیبانی بهترین شاگرد عنصری یا منوچهر و بالاخره محمد علیخان سروش اصفهانی که موضوع مقال ماست زبر دست ترین شاگرد رودکی بشمار میرود.

بعد از این مقدمه حالا میخواهم بکنفر شاعری را که در پنجاه و هشت سال قبل در طهران وفات یافته است و در خدمت به شعر و ادب ایران سهم بزرگی داراست از روی اسناد موجود و نوشتجات ارباب تذکره و آوازش بشناسیم.

سروش در نظر ارباب اطلاع دارای اهمیت زیاد و موقع ارجمند و شایسته‌ایست و ادباء متجسس بمقام حقیقی او راه یافته‌اند ولی ارباب تذکره در ذکر احوال این شاعر بزرگ و این کوکب درخشنده که قرن اخیر تاریخ ادبیات ما را با فروغ خود گرم و منور نموده است خود داری نموده‌اند. صاحب مجمع‌الفصحاء با

وجودیکه از معاصرین سروش بوده معیناً بیشتر از ۱۷ سطر در باره او و زندگانش نوشته و ظاهراً معرفی کامل او را بعهده تذکره نویسان بعد از خود واگذار نموده است. مستشرق محترم پروفیسور «ادوارد براون» نیز در آخرین مجلد کتاب خود مربوط به تاریخ ادبیات ایران که از زمان سلاطین صفوی به بعد است و در ماه اخیر یکی دو جلد آن بتهران رسیده در باره سروش چیزی نوشته و قارئین خود را بمرور مجمع‌الفصحاء توصیه میفرماید. در هر حال سروش از شعرائی نیست که فراموش شود یا دیوان او محو گردد. شاعری متملق و فرومایه نیست که مورد سرزنش اطباع منیع و ارواح با استغناء واقع گردد. شاعری نیست که ترکیبات لفظی او سست و نادرست باشد و بالآخره شعر سروش دارای یک لطافت و موزونیتی است که با ثبات و مناعت طبع آمیخته شده و قطعاً ارباب ذوق را بمرور دیوان و اشعارش وادار خواهد کرد.

سروش اسمش میرزا محمد علیخان، ارباب تذکره تاریخ تولد او را نوشته‌اند و در اشعار او آنچه بنظر نگارنده رسیده است تاریخ تولد مذکور نیست. مرحوم میرزا محمد ابراهیم مشتری که سمت شاگردی سروش را داشته و اشعار او را رو نویسی میکرده است چنین مینگارد که سروش در سن پنجاه سالگی وفات یافت و تاریخ وفات او را صاحبان تذکره در سال ۱۲۸۵ هجری قمری نوشته‌اند. میتوان گفت که در ۱۲۲۹ قمری هجری متولد شده و مولد آن محققاً قریه «سه‌ده» است که در شمال غربی اصفهان واقع است. از خاندان و طرز معیشت خانوادگی او اطلاع مستقیمی در دست نیست ولی از اشعار سروش معلوم

میگردد که اجداد او از اعیان و پیشکاران ملوک بوده و بالاخره بواسطهٔ مرور زمان پدر او قبر علیخان کشاورزی و روستائی را بر خدمات دولتی ترجیح داده و به زراعت پرداخته است.

پدر مرحوم سروش وقتی فوت نمود که سروش در فصل صباوت عمر بوده مراعات ارثی و ملکی طبع شاعرانهٔ سروش را مکنز نموده از قریهٔ سده به مدرسهٔ سید اصفهان رفته و در آنجا شروع بتحصیل و پرورش روح خود نموده و بالاخره در اثر مناعت طبع، آزادی فکر، بآندی نظر و بی‌اعتنائی بخرافات تکفیر شده و از اصفهان بطهران رهسپار شد (سال سفر معلوم نیست) قیافهٔ سروش جالب توجه بوده و خود در قصیدهٔ ذیل ببنگانی که در فوق ذکر شد اشاره نموده یعنی از خو بروئی، صباحت منظر، اعیانیت اجداد خود و موضوع تکفیر صحبت میکند.

جای تعجب بود اگر سروش تکفیر نمیشد زیرا آزادی فکر، بی‌اعتنائی و تحقیری که یک نفر شاعر آزاد سر بقوانین متزلزل جامعه میکند و ریاکاریها و ظاهر سازیهای اشخاصیکه خود را بر مردم تحمیل میکنند پست و حقیر میداند، البته کینه و بغض مردم روزگار را جلب میکند. باری سروش از آغاز صباوت دارای طبع سرشاری برای بیان افکار رقیق خود بزبان شعر بوده و در همان طفولیت دیوانی از اشعار خود تدوین نموده و مقامی رفیع در عالم شعر و ادب برای خود تهیه مینموده است. اینک قصیدهٔ ذیل برای نبوت نکات فوق نگاشته میشود تا هم مطالب فوق تأیید شده و هم قارئین محترم به سبک شاعرانهٔ این شاعر بزرگوار آشنا گردند. قصیدهٔ ذیل استقبال از بزرگترین شاعر زمان سامانیان «زودکی» است که گفته است:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لا بل چراغ تابان بود.

اینک قصیدهٔ سرش:

مرا به حجره دو بت روی نار پستان بود  
 که روی هر دو مرا چون شکفته پستان بود  
 بدست گیرند از خلق نار و سبب مرا  
 بدست سبب زنج بود و نار پستان بود  
 نه چون فراخته قدشان یکی صنوبر و سرو  
 بهیچ سروستان یا صنوبرستان بود  
 فریفته شده بودند هر دو آن بر من  
 که گرد عارض من بر دو دسته ریحان بود  
 که نشستشان از دو سوی من گفتم  
 فرونشسته دو حور از دو سوی رضوان بود  
 نه رسته بود هنوزم برخ خط مشکین  
 ولی ز شعر پر از مشک روی دیوان بود  
 دو طرهٔ من مانند دو شب تازی  
 دو گونهٔ من چون دو چراغ تابان بود  
 بدانگهی که مرا بود در صفاهان جای  
 هزار دستان را جای در صفاهان بود  
 مرا حسودان برخاست چند از چپ و راست  
 از آن قبل که همه کار من بسامان بود  
 مطیع دیوم خواندند نزد عالم شهر  
 خدای داند پیغمبرش که بهتوان بود  
 بدین دیار شناسیدم و شتافتیم  
 ز بهر جستن حشمت نه از بی نان بود  
 اگر چه خود نیم اکنون ز جملهٔ اعیان

ولی نیای من اندر شمار اعیان بود  
 مرا نیاکان بودند بیشکار ملوک  
 کشان نگاشته با لاجورد ایوان بود  
 ز کین کیوان شد باژگونه ایوانشان  
 که کینه توزی تا بود کار کیوان بود  
 ز کشت کیهان لابد پدرم دهقان گشت  
 که این نتیجه مرا او را ز کشت کیهان بود  
 بمن نگه کن در پارسی عبارت من  
 بمن نگاه مکن که پدرم دهقان بود  
 یگانه فن خویشم بروزگار امیر  
 چنانچه نابغه در روزگار نعمان بود

تقدیر اینطور میخواست است که این شاعر را در مسافرت بزرگ نموده و در ترك دیار خود او را با قدر و منزلت کند. سرش در جوانی کانون خانوادگی را وداع نموده و از اصفهان بطهران آمده و در آنجا با محمد حسن میرزا پسر عبدالله میرزای متخلص به «دارا» آشنائی یافت و در اینجا بیفایده نیست اگر مختصراً بمعرفی عبدالله میرزا پردازیم.

عبدالله میرزا متخلص به «دارا» از فرزندان فتحعلی شاه بوده در سنه ۱۲۱۱ متولد شده و در ۱۲۷۰ وفات یافته است چنانچه مجمع‌الفصحاء اشاره میکند در زمان حیات مشاغل مهم دولتی را عهده‌دار بوده سالها بر کرمانشاه و زنجان حکومت میکرده است. مردی عالم و شاهزاده معارف‌دوست و صاحب قریحه بوده در بلادی که حکومت کرده است عمارات با شکوهی پیادگار گذاشته که شاید تا کنون فقط خرابه از آنها باقی باشد دیوان او بنا بر تقریر صاحب مجمع‌الفصحاء حاوی پنج هزار



بیت است. در هر حال بطرز قدماء و اساتید سخن، قصیده و غزل می‌گفته که یکی دو مطلع بطور نمونه ذکر میشود.

بعد از هلاک گر گذری سوی خاک ما      آمده نه قدم بدل دردناک ما  
باز هم

یا دل بی رحم سنگین را ترحم یسار ده

یا زبانم را ببر یا رخصت فریاد ده

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در غزلسرائی سبکی نیکو و پسندیده داشته قصیده را نیز پخته و سنجیده می‌گفته است.

ترك من ترك جفا گوی و مکن بپهده جنگ

جنگ بگذار و بجنگ آر همی باده و چنگ (۱)

باری مرحوم سروش در نزد محمد حسن میرزا پسر عبدالله میرزا تقریبی حاصل نمود و در دربار محمد شاه معرفی شده بوده است. بعد از این توسط میرزا محمد خان زنگنه امیر نظام به تبریز رفت و خدمت ناصرالدین شاه که در آنموقع ولیعهد بود معرفی شد. اغلب قصائد خود را در مدحت ناصرالدین شاه و ارکان آستان او سروده و دارای تمول و ثروت و ضیاع و عقار شد. پس از فوت محمد شاه در سنه ۱۲۶۴ در رکاب ناصرالدین شاه روانه میشد و در دربار آن سلطان مقتدر و معارف دوست رتبت و مقام ازجندی تحصیل و برتبه خانی و لقب شمس‌الشعراء مفتخر گردید. محمد ابراهیم مشتری که فوقاً معرفی شد در ۱۲۷۴ در سن ۵۶ سالگی در بیست و یکمین سال سلطنت ناصرالدین شاه وفات یافت.

سروش دارای دو پسر بود که هر دو به وراثت دارای طبع لطیف شعر بوده باز از کانون خانوادگی او معرفت و ادب

(۱) این بیت در استقبال قصیده معروف فرخی است که میگوید:  
ترکش ای ترك بیکسو فکن و جامه جنگ      چنگ برگیر و بنه ورقه و شمشیر ز جنگ

پرتو افکن بوده است. یکی میرزا حسن خان رضی‌الملک و دیگری میرزا ابوالقاسم خان حربا. شاعر اخیرالذکر فوت نموده ولی هنوز عالم ادبیت ایران بوجود آقای رضی‌الملک که نمونه گرانبهای از طبع سروش هستند مقتخر است. باری این بود خلاصه آنچه نویسنده این سطور راجع به زندگانی ظاهری شمس‌الشعراء می‌توانست بنویسد. حالا با اجازه آقایان محترم میپردازیم به روحیات و طرز سخن سرائی سروش.

\* \* \*

سروش شاعری است که اشعار او از نکات فلسفی منقح است و ادبیات او با يك سلسله احساسات شاعرانه و رقیق قلبی پرورش یافته است.

میتوان گفت سروش مثل منوچهری، معزی یا فرخی هیچ فلسفه تازه یا کهنه را نپرورانده و تعقیب نکرده است. سروش فقط شاعر است و شاعری متین و با تسلط. اشعار او مثل شعراء ترکستانی است و قصاید خود را با تشبیب و تغزل و با حسن‌التخلص بمدح ممدوح پرداخته است چنانچه فوقاً ذکر شد میتوان او را رودکی عصر خود دانست. ضمناً این نکته را نباید از نظر دور داشت که سروش يك نفر شاعر مذهبی و متعصب بآئین پاك اسلام بوده است. غالب قصاید او در نعمت و منقبت خاندان رسول‌الله است و کتابی باسم «روضه‌الاسرار» بوزن مثنوی مولوی رومی در داستان جنگ کربلا و شهادت امام سوم و سایر شهداء سروده که بیت اول آن این است:

ارم اندر دست خونین نامه تا که بنویسم مصیبت نام.

این کتاب در سنه ۱۲۸۶ در طهران طبع شده است.

شصت بند مرثیه دیگر نیز در این موضوع سروده که بدبختانه

نویسنده این سطور موفق بیافتن آن نشده است. دیگر کتابی «بحر تقارب و سبک شاهنامه فردوسی در بیان احوال حضرت خاتم‌الانبیاء و غزوات آن حضرت سروده که موسوم است به «داروی بهشت» و نا تمام مانده یعنی روزگار فرصت ختم آنرا به سرش نداده است. دیگر دیوان قسمتی از قصاید و غزلیات اوست که با اسم «شمس‌المناقب» توسط مشتری در ۱۳۰۱ در طهران بطبع رسیده است.

یکی از زحمات دیگر سرش اینست که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه کتاب «الف لیله و لیله» از عربی بفارسی توسط سرش ترجمه شده و بمناسبت هر موقع و فصلی بیست رباعی یا غزلی بر آن علاوه نموده و این یکی از شاهکارهایی است که میتواند موزونیت زبردستی و تسلط طبع سرش را در شعر معرفی کند و شاید این گفته سرش بجا باشد:

بودی اگر عنصری چنین بنوشی بر سر هر بیت من که قال الاستاد اینک برای اینکه بیشتر و بهتر سبک شاعری سرش توضیح شود چند قصیده که دارای جنبه تاریخی است بسمع قراء محترم میرسانم که به نوبت خود در گفتار او قضاوت فرمایند.

در سنه ۱۲۴۸ تراکمه در سرخس طغیان نمودند فتحعلی شاه قشونی برای سرکوبی آنها در تحت فرماندهی عباس میرزای نایب‌السلطنه اعزام و بالاخره پس از جنگ شهر هرات و سرخس و چناران مفتوح و خان خیوه خراج گذار شد. شمس‌الشعراء موضوع را چنین انشاء نموده است:

بتوفیق یزدان و تائید اختر باقیال شاهنشاه داد گستر  
وایمهد فتحعلی شاه غازی ابوالنصر عباس شاه مظفر

یکی لشکر آراست سوی خراسان  
 همه راه گشت از سوار و پیاده  
 ده و دو هزار پیاده بموکب  
 تو گوئی که از جنبش توپ روئین  
 نه تین و تندر و لیکن میدان  
 نگون کرد بس قصرهای مشید  
 فتادند مانند یوزان جنگی  
 هنوز است خاک حصار چاران  
 تو گفتی همی مرگ بارد ز گردون  
 ز گرد سواران و نعل ستوران  
 پی باره بنهاد بر پشت ماهی  
 گروهی در آن باره از خیل ترکان  
 گشادند آن باره آهنین را

چو موجی که خیزد ز دریای اخضر  
 چو راه مجره زری تا بخاور  
 رده بر رده همچو سد سکندر  
 بجنبش در آمد همی گوی اغبر  
 خروشان چوتین غریوان چوتندر  
 فرو کوفت بس حصنهای مشهر  
 سپاه شه و دشمنان یک به دیگر  
 سراسر ز خون چنارایان تر  
 تو گفتی همی مرد روید ز کردر  
 هوا شد مقیر زمین شد مقمر  
 سر باره سوده بروی دو پیکر  
 ز طغیان سرشته ز عصیان نخر  
 به اقبال سلطان و توفیق داور

در سنه ۱۲۷۱ خان خیوه محمد امین خان با لشگری قریب  
 چهل هزار بقول مرحوم ذکاء الملک برای تسخیر مرو رو بخراسان  
 نهاد. ناصرالدین شاه شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما را برای  
 دفع او بخراسان فرستاد و بالاخره خان خیوه بدست عساکر ایران  
 مقتول و سرش را بایوان ناصرالدین شاه آوردند، سرش برای  
 وقوع این قضیه قصیده غرای ذیل را سروده است که چند بیت  
 از آنها نگاشته میشود:

افسر خوارزمشه که سود کیوان  
 با سر آمد در این مبارک ایوان  
 از بی گوشش کشیده بود سپاهی  
 بیش ز برگ درخت و ریک ییابان  
 کشتند او را لشکرش بشکستند  
 لشکر شاهنشاه مظفر ایران

در سنه ۱۲۷۲ امیر کابل دوست محمد خان به هرات دست  
 اندازی کرد. ناصرالدین شاه شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام  
 السلطنه را مأمور تسخیر هرات نمود. پس از محاصره شهر مفتوح

و مسخر شد و علت اینکه قشون ایران مجبور به تخلیه این شهر شد البته بر آقایان واضح است و میداند که قشون انگلیس جزیره خارک را متصرف و قشون خود را وارد بوشهر نمود. در هر حال بر این فتح نمایان، سروش قصیده ذیل را نیز سروده که حقیقتاً با قصاید شعراء سلف میتواند بخوبی برابری کند.

شهر هری مسخر شاه و ستاره یار ای غیرت ستاره بر این مژده می یار کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد از بهر شاه مژده فتحی بزگوار امسال داد مژده فتح هری بدو چونانکه مژده سر خوارزمشاه یار هر هفته بیك نصرت و هر مه نوید فتح گوئی که در فتوح بود عهد شهر یار

در سنه ۱۲۷۴ توسط شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه وزیر علوم دستگاه تلگراف وارد ایران کرد و در طهران نصب شد. آقایان ملاحظه خواهند فرمود با چه عذوبت بیان و با چه لحن عاشقانه تأسیس این مؤسسه را تبریک گفته است:

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کلر

زین همایون کلر که کاندلر جهان شد آشکار

عاشقان بی یك و نامه در سؤال و در جواب

با نگارین در میان فرسنگ اگر باشد هزار

کلرها در روزگار شهر یار آسان شده است

آفرین بر روزگار شهر یار کامکار

کرد این فرخنده خدمت اعتضاد السلطنه

یافت از شاهنشاهی کیتی نشان افتخار

اینها بود قصائیدیکه برای مواضع تاریخی سروده اینک قصیده ذیل را آقایان اگر توجه فرمایند خواهند دید چقدر محکم و ساده گفته است. اگر تخلص خود را بیان نکرده بود ممکن بود نقادان سخن را نیز در اشتباه بیاورند که آیا این قصیده

در زمان سلطان محمود غزنوی سروده شده یا در زمان ناصرالدین شاه.

بدان و آگه باش ای چراغ ترکستان  
 که هفته دگر آیم بر تو من مهمان  
 به مهر هیچ بی ناسپرده ام دل خویش  
 چنانکه بر دم باز آرمش بر تو چنان  
 بیوی تر کن با نافه گیسوی چو کمند  
 سیاه تر کن با وسمه ابروی چو کمان  
 فرو گذار از آن موی بر جبین که کنی  
 بزلف غالیه نمی از آن جبین پنهان  
 چنان بنه سر آن موپها بر آن جبهت  
 که هیچ یک نپذیرد ز هیچ یک نقصان  
 سپید و گرد بود گوی عاج و نیست لطیف  
 سپید و گرد و لطیف است مرتورا پستان  
 بر تو با بر من به که نو کند پیوند  
 لب تو با لب من به که نو کند پیمان  
 بر آن لبان چو مرجان چنان زخم بوسه  
 که رنگ می برد زان لبان چو مرجان  
 چو در میانه دندان لب فرو گیرم  
 گرفته گوئی نخجیر لاله بر دندان  
 روم به زرگر و بهر تو طوق و یاره کنم  
 از آن زر سته از خزانه سلطان

سروش همانطور که در قصیده سرائی متبحر بوده است  
 در غزلسرائی نیز تسلط کامل داشته و غزل را نیز بسبک رودکی  
 و اساتید شعر پارسی میسراید و در تمام دیوان او یک شعر  
 سست و یا نادرست نخواهیم یافت و این خود کافیت که ما را

به مرور و مطالعه آثار او وادار نماید زیرا در غزل قصیده مثنوی و سایر انواع شعر مهارت کامل سروروش را مشاهده خواهید کرد اینک برای رفع خستگی آقایان از اطالۀ سخن به چند غزل طبیعی سروروش متوسل میشوم.

ز چهره خوی چکدش گر بر او نگاه کنی  
دگر از او طمع بوسه از چه راه کنی؟  
اگر بر آتش سوزان نشاندت منظور  
خلاف شرط محبت بود که آه کنی  
ایا بتی که ز سرو و ز ماه خوبتری  
تو را سزد که تکبر به سرو و ماه کنی  
دهی در آینه ترتیب زلف سرکش را  
بی نبرد که آرایش سپاه کنی؟  
مژه سیاه و خط و خال و زلف و چشم سیاه  
مسلم است که روز مرا سیاه کنی!

باز هم  
تا کی چو آتش این همه تندی و سرکشی؟!  
این سرکشی بنه ز سر آخر نه آتشی!  
از هر طرف شکسته دلان صف کشیده‌اند  
بر آرزوی آنکه تو شمشیر می کشی  
پیگانه می نوازی و می رانی آشنا  
مشتاق می گذاری و عشاق می کشی

یکی دیگر

یارب! این پرده نشینان که پس پرده درند  
عاقبت پرده عشاق به کلی به درند  
در پس پرده کدامند و چه نامند پری

چونکه از منظرشان پرده برافتد قمرند  
 شرط انصاف نباشد که قمر خوانمشان  
 پریافتد که پوشیده لباس بشرند  
 گر چنین روی نمایند برضوان بهشت  
 غالب آنست که دل از کف رضوان ببرند  
 غایبند و متصور هما جا پیش نظر  
 چه وجودند که هم غایب و هم در نظرند  
 از یکی چون بگریزی دیگری گیرد راه  
 متفق کشتن ما را همه با یکدگرند  
 داد عاشق بستاند شه از این قوم سروش  
 گر بداند که باین مرتبه نیدادگرند  
 این بود خلاصه آنچه راجع بسروش در محور اطلاعات  
 نگارنده بود، آیا موفق به معرفی سروش شده‌ام یا خیر، بسته  
 به قضاوت آقایان محترم است.

طهران — ۱۰ قوس، عبدالحسین میگده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

قیمت فنی

## عجایب و غرایب

(زنیکه در يك نیمه روز «۱۶۰۰» مقال شیر میدهد.)

مکرر مادر من از يك نفر از زنان آشنایانمان که در دو  
 سه ماه اوایل وضع حمل خود هر شب يك من تبریز (۶۴۰) مقال  
 شیر از پستان خود دوشیده و بدو رأس کره مادبان شوهرش می